

# مبنای قرآنی الزام زوج به طلاق<sup>۱</sup>

علیرضا جعفرزاده کوچکی<sup>۲</sup>

## چکیده

سیاق آیات مربوط به طلاق، فقه اسلام و تصریح ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، نشان می‌دهد که طلاق حق زوج است؛ با این حال، زوج موظف است در زندگی مشترک یکی از دو راه را برگزیند: یا تمام حقوق و وظایف زناشویی را به خوبی و شایستگی ایفا کند، یا ازدواج را منحل کرده، با احسان و نیکی از زوجه جدا شود و حقوق شرعی پیش‌بینی شده را به وی بپردازد. راهی که نه وظایف را به خوبی انجام دهد و نه زن را طلاق دهد، وجود ندارد. راه دیگر، الزام وی به طلاق است. این مقاله، ضمن تحلیل ابعاد مختلف الزام زوج به طلاق، درصدد پاسخ به این پرسش اساسی است که در شرایط دشوار و غیرقابل تحمل زندگی خانوادگی برای زن، چه راهی در رهایی او وجود دارد و راه مزبور بر چه اصل قرآنی استوار است؟ نویسنده در مقاله حاضر، با عنایت به آموزه‌های قرآنی و فقهی، مبنای الزام زوج به طلاق را مورد مذاقه قرار می‌دهد. نتایج نشان می‌دهد که هر چند حق طلاق در دست زوج است، ولی این حکم اولیه، مقید به ایفای حقوق زوجه می‌باشد؛ در غیر این صورت، راه برای الزام زوج به طلاق باز می‌شود.

## واژگان کلیدی

الزام زوج، احسان، عمل به معروف، حقوق زوج

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۴/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

az.jafarzadeh@yahoo.com

۲- استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه پیام نور، ایران.

## مقدمه

بر اساس آموزه‌های قرآنی، زندگی زناشویی بر پایه دوستی و تفاهم بنا شده است (اعراف، ۱۸۷؛ روم، ۲۱). نه بر مبنای دشمنی و نفرت از همدیگر. قرآن به همان اندازه که به ازدواج اهمیت داده و شرایط آن را بیان کرده، برای مواقع اختلاف نیز راهکارهای مناسبی ارائه داده است (نساء، ۳۵). در همین راستا، اصولی را در روابط زوجین تشریح نموده است و در نهایت امر اگر نتیجه نداد به زوج حق طلاق داده است. در صورتی که زوج از این حق خود سوءاستفاده کند و زوجه را در مشقت و تنگنا قرار دهد، مسأله «الزام زوج به طلاق» مطرح می‌شود. الزام زوج به طلاق، تابع ضوابط فقهی است و از مبانی خاصی ریشه می‌گیرد که فقهای عظام بدان‌ها توجه کرده‌اند. مقاله حاضر به بازشناسی هر چه بیشتر مبانی تشریح «الزام زوج به طلاق» از منظر قرآن کریم می‌پردازد. این مسأله در قرآن تصریح نشده است؛ اما کلیت الزام زوج به طلاق از فحوای آیات ۲ سوره طلاق و ۲۲۹ و ۲۳۱ سوره بقره به انضمام روایات تفسیری ذیل آنها به دست می‌آید. بحث‌های دامنه‌داری نیز توسط فقها و حقوقدانان در این زمینه مطرح شده است.

## بیان مسأله

در مسیر طلاق و جدایی، شارع برای هر یک از زوجین حقوقی قائل شده است. یکی از این حقوق، حق طلاق مرد است که امکان سوءاستفاده یا تجاوز از حدود آن در مرحله اجرا وجود دارد. مسأله اصلی این است که از منظر قرآن، در شرایط دشوار و غیرقابل تحمل زندگی خانوادگی برای زن، چه راهی برای رهایی او وجود دارد؟ آیا راه جدایی به طور کلی به روی زن بسته است و در شرایطی که شوهر از وظایف خود استنکاف ورزد و ادامه زندگی مشترک را برای زن غیرقابل تحمل سازد، آیا زن محکوم به صبر و تحمل است؟ یا راهی برای رهایی او در نظر گرفته شده است؟ قرآن کریم اجازه نمی‌دهد که مرد زوجه را در مضیقه و فشار قرار داده، در قید ازدواج نگه دارد و طلاق ندهد؛ بلکه یک اصل کلی را در راستای حل معضلات خانوادگی در همه حال ارائه می‌دهد: زوج نباید از اختیار خود در طلاق سوءاستفاده کند؛ باید در زندگی خانوادگی تمام حقوق و وظایف زناشویی را به

خوبی انجام دهد و گرنه زوجه را طلاق دهد (بقره، ۲۲۹). این مسأله در راستای پشتیبانی از حقوق زوجه در عقد نکاح است. جنس زن همواره در طول تاریخ، مورد تعدی و ظلم واقع شده است و قرآن کریم در خصوص مسائل خانوادگی و علی‌الخصوص طلاق، در صدد اصلاح و تغییر احکام و رسوم جاهلیت بوده است، به همین منظور برای مرد محدودیت‌هایی همراه با ارشاد وضع کرده است. آموزه‌های فقهی نیز جهت جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی زوج، ابتدا از طریق اجبار حاکم، زوج را ملزم به تمکین از قانون می‌کند و اگر اجبار حاکم در این خصوص مؤثر واقع نشود، با اقدام مستقیم حکومت، زوجه طلاق داده می‌شود. چنین طلاق‌ی با عناوین مختلفی مانند طلاق حاکم، طلاق ولایی و طلاق سلطان تشریح شده است (همدانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳۲؛ یزدی، ۱۴۲۰ هـ، ج ۲، ص ۱۷۹؛ انصاری، ۱۴۱۶ هـ، ج ۶، ص ۲۱۷؛ آشتیانی، ۱۴۰۴ هـ، ص ۳۴۵).

## مفهوم‌شناسی مصطلحات

### ۱- طلاق

لغت‌نویسان بر این نکته تأکید کرده‌اند که طلاق از ریشه «طلق» گرفته شده و «طلق» به معنای خالی شدن و رها شدن است (فراهیدی، ۱۴۱۰ هـ، ذیل ماده «طلق»). به گفته راغب اصفهانی طلاق به معنای رهایی و خالی شدن از پیوند و عهد و پیمان است (اصفهانی، ۱۳۷۵، ذیل ماده «طلق»).

در اصطلاح متشرعه، طلاق به معنای جدایی زن از شوهر در امر نکاح و زناشویی است. در این باره برخی محققان می‌نویسند: «طلاق زایل کردن عقد ازدواج با لفظ مخصوص است» (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲). نیز «طلاق باز کردن عقد نکاح است از جانب زوج به علتی (قرشی، ۱۳۷۱، ذیل ماده «طلق»)، «اصل در معنای طلاق، آزاد شدن از قید و بند است؛ ولی به عنوان استعاره در رها کردن زن از قید ازدواج استعمال شده است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۴۵).

### ۲- اصول و مبانی حاکم در طلاق

الف- طلاق حق زوج: طلاق اصطلاحی و مشتقات آن ۱۴ بار در سوره‌های بقره، نساء،

احزاب و طلاق به کار رفته است که همه آنها سوره‌های مدنی هستند. سوره طلاق که آن را سوره نساء کوچک نامیده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۵۴)، مشتمل بر ۱۲ آیه است که آیات یک تا هفت آن مربوط به احکام طلاق هستند. در این آیات، مسأله وقوع طلاق از سوی مردان به صورت اخبار، و حکم عده، رجوع در ایام عده، شاهد گرفتن هنگام طلاق، مقدار عده زن حامله، اسکان و انفاق زن در ایام عده رجعی و عده زن در دوران حمل بیان شده است. از ظاهر تعبیر آیات زیر به روشنی استفاده می‌شود که طلاق به وسیله مرد انجام می‌پذیرد: در آیه ۲۲۷ سوره بقره، عبارت «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ» گویای آن است که اگر مردان تصمیم بر طلاق دارند...؛ در آیه ۲۳۰ همین سوره، «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» یعنی اگر زوج بخواهد طلاق دهد... و در ادامه نیز تعبیر چنین است: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ...».

در آیه ۲۳۱ بقره می‌خوانیم: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ هر گاه زنان را طلاق دادید و پایان زمان عده فرا رسید یا آنان را به خوبی و سازگاری در خانه نگه دارید و یا آنان را به نیکی رها سازید». در آیه ۲۳۲ بقره نیز عبارت «وَإِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» نشانگر آن است که طلاق به وسیله مرد صورت گرفته است. در آیه ۲۳۶ بقره نیز می‌فرماید: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»؛ «اگر زنانی را که با آنان نزدیکی نکرده‌اید یا مهری بر ایشان مقرر نداشته‌اید، طلاق دهید باکی بر شما نیست». آیه ۲۳۷ بقره نیز مقرر می‌دارد: «إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ...»؛ «اگر زنان را پیش از نزدیکی طلاق دهید، در حالی که برای آنها مهری مقرر نموده‌اید، باید نصف مهر تعیین شده را به آنها بپردازید». تمامی این آیات به روشنی از این امر حکایت می‌کنند که زمام طلاق در دست مردان است.

آیه ۴۹ سوره احزاب می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا عَلَيْهِنَّ مِنْ عَدَةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعْرُوهُنَّ وَسَرَحوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»؛ «ای مردان با ایمان هر گاه زنان با ایمان را به عقد نکاح خویش درآوردید و پیش از آن که با آنها نزدیکی کنید آنان را طلاق دهید، عده‌ای برای شما بر آنها نیست پس آنها را بهره‌مند کنید و به نیکی رهایشان سازید». این آیه نیز از انجام طلاق توسط مردان حکایت دارد.

آغازین آیه سوره طلاق نیز بیان می‌دارد: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَخْصُوا الْعِدَّةَ...** «ای پیامبر هر گاه زنان را طلاق دهید به وقت عده آنها طلاق دهید و زمان عده (سه طهر) را به حساب آورید».

و بالاخره در آیه ۵ سوره تحریم، خطاب به برخی از زنان پیامبر ﷺ آمده است: **عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ زَوْجًا خَيْرًا مِّنْكَ...** «اگر پیامبر اکرم ﷺ شما را طلاق دهد، امید است خداوند زنانی بهتر از شما را به جای شما به همسری وی برگزیند».

بنابراین، آیاتی که واژه طلاق در آنها به کار رفته است، ما را به این واقعیت رهنمون می‌کنند که حق طلاق به عنوان یک اصل اولی در اختیار مردان است. از سوی دیگر با عنایت به محیط نزول قرآن و امضایی بودن احکام اسلام در حوزه طلاق و عدم نفی و منع حق طلاق از سوی مردان و عدم اشاره به این حق برای زن، و نیز با توجه به سنت نبوی ﷺ و برخی روایات موجود می‌توان نتیجه گرفت که حق طلاق به عنوان یک اصل اولی در اختیار مرد قرار دارد.

برداشت عمومی و مورد اتفاق فقها و مفسران نیز این است که اختیار طلاق در دست مرد است و علی‌الاصول مرد هر وقت بخواهد، اعم از این که جهت موجهی داشته باشد یا نه، می‌تواند زن را طلاق دهد. شاید بتوان گفت صریح‌ترین و جامع‌ترین بیان در این خصوص، از قاضی ابن براج طرابلسی، فقیه و قاضی شیعی قرن پنجم هجری است که در کتاب *المهذب* در ابتدای بحث طلاق با نقل آیه شریفه «**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ**» (طلاق، ۱) می‌گوید: خداوند طلاق را در اختیار مرد قرار داده است نه در اختیار زن، و آن را برای مردان مباح کرده است. بنابراین اگر مردی بخواهد زنش را طلاق دهد، می‌تواند چنین کند؛ خواه علتی برای این کار داشته باشد یا بدون علت بخواهد طلاق دهد؛ زیرا طلاق دادن برای او مباح شمرده شده است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۲، ص ۲).

**ب- اصل حسن معاشرت در مسیر طلاق و جدایی:** قرآن کریم اصل حسن معاشرت را اصل حاکم در مسیر طلاق و جدایی می‌داند و زوج را به رعایت معروف در حین طلاق و پرداخت حقوق زوجه بعد از طلاق توصیه می‌کند.

در نظام حقوقی خانواده، عمل به معروف یک اصل فقهی - حقوقی و یک حکم اخلاقی است.

عمل به معروف، نوعی عمل به تکلیف است؛ به عبارت دیگر، معروف ضابطه و ملاکی برای تعیین و تشخیص تکلیف است؛ زیرا بدون رعایت جنبه‌های اخلاقی نمی‌توان سعادت خانواده را تأمین و تضمین کرد.

آیات مربوط به حسن معاشرت، درصدد تأسیس یک اصل فقهی - حقوقی هستند که بر تمامی روابط زوجین سایه افکند و ضابطه و ملاک تشخیص برای تعیین حقوق و تکالیف باشد (عظیم‌زاده اردبیلی، ۱۳۸۷، ص ۳۲).

آیه ۲۳۱ بقره و ۲ طلاق که ذکر شد، مؤید مسأله فوق است؛ زیرا ملاک تعیین حقوق زوجین است. فقها نیز در مصادیق مختلف بدان استناد کرده‌اند (همان‌جا).

وجود حق طلاق برای مرد، اولاً بدان معنا نیست که مرد بتواند آن را وسیله‌ای برای اضرار و آسیب رسانی به زن قرار دهد و به تعبیر قرآن کریم امساک و نگه‌داشتن زن باید توأم با خوبی و خوشی باشد (فامساک بمعروف) و طلاق و رهاسازی او نیز باید همراه با نیکی و احسان باشد (أو تسریح باحسان)؛ ثانیاً این امر به معنای مسدود بودن راه‌های دیگر و نبودن راهکاری برای به دست آوردن حق طلاق توسط زن، نیست. به عکس، زن می‌تواند در موارد عسر و حرج و ندادن نفقه، طلاق خود را از دادگاه بخواهد که در قوانین موضوعه برخی کشورهای اسلامی و در قانون مدنی ایران (ماده ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰) نیز به این امر تصریح شده است. با این توضیح، هر چند طلاق در اختیار زوج است، ولی مشروط بر این است که زندگی زناشویی جریان طبیعی خود را طی کند؛ بدین ترتیب که یا باید زن را به خوبی نگه دارد و حقوقش را ادا کند و یا او را طلاق دهد.

### ج- الزام زوج به طلاق در فقه و قانون

اجبار مرد به طلاق، از آن جهت قابل توجه است که شاید اشکال شود که اگر طلاق، «حق» مرد شناخته می‌شود و او دارای سلطه و اختیار بر طلاق است، پس این حق را به چه دلیل می‌توان از او سلب کرد؟ از سوی دیگر زن نمی‌تواند ابتدائاً به انحلال نکاح مبادرت ورزد؛ ولی از آنجا که در زندگی زناشویی موارد متعددی از ضرر و حرج برای زوجه پیش

می‌آید؛ با بهره‌گیری از قواعد «حاکمه»<sup>۱</sup>، راه جدایی به طور کلی به روی زن بسته نیست و در شرایطی که شوهر از طلاق زوجه استنکاف ورزد، و از سوی دیگر، ادامه زندگی مشترک، به دلایل قابل توجیه، برای زوجه غیرقابل تحمل باشد، در فقه اسلامی راهی برای جدایی او در نظر گرفته شده است. با آن که حکم اولیه آن است که اختیار طلاق به دست زوج باشد و هیچکس نمی‌تواند او را مجبور سازد. ولی در هر مورد که چنین اختیاری موجب ضرر و حرج بر زوجه گردد، اختیار مزبور سلب می‌گردد.

مدلول قواعد «حاکمه» آن است که هر گاه حکمی از احکام اولیه شرع مقدس برای فردی ایجاد ضرر یا مشقت شدید غیر قابل تحمل کند، آن حکم رفع می‌گردد.

پس بر مبنای قاعده «لاضرر» و قاعده «نفي حرج»، راه جدایی به طور کلی به روی زن بسته نیست و در شرایطی که شوهر از وظایف خود استنکاف ورزد، و از سوی دیگر، ادامه زندگی مشترک، به دلایل قابل توجیه، برای زن غیرقابل تحمل باشد، زن محکوم به صبر و تحمل نخواهد بود (حلی، ۱۴۰۵هـ، ص ۲۰۵؛ طوسی، بی‌تا، ص ۵۳۸؛ حلی، ۱۹۱۶م، ج ۳، ص ۶۰۲؛ ثانی، ۱۴۱۶هـ، ج ۴، ص ۴۳).

از سوی دیگر، چون به موجب ادله معتبر فقهی، حاکم ولی ممتنع است و در چنین مواردی (امتناع شوهر از ادای حقوق زن و نیز استنکاف از طلاق) نمی‌تواند سکوت کند و قضیه را به حال خود رها سازد و ناظر بر اجحاف شوهر به حقوق زن باشد، باید به نحوی قضیه را

۱- نظریه «حکومت» از ابتکارهای اصولی «شیخ انصاری» به شمار می‌آید. این نظریه که بار مفهومی خاصی را در دانش اصول دارد، از اهمیت و نقش کاربردی شایسته‌ای در حل تعارض ادله و استنباط احکام برخوردار است. عموماً اثبات‌کننده تکلیف به حالتی که عنوان ثانوی مثل ضرر، حرج، اضطراب و ... وجود نداشته باشد، تخصیص یافته و مقید شده‌اند. به عبارت دیگر، شارع عنوان ثانویه مثل نفي ضرر، نفي حرج و ... را در موضوع همه احکام خود اخذ کرده است؛ به این صورت که مکلفان را به انجام اوامر و نواهی خود در غیر صورت ضرر و عسر و حرج مأمور ساخته است و این نشان می‌دهد که قواعد «حاکمه» به خودی خود بر ادله سایر احکام «حکومت» دارند و نیازی به ملاحظه تعارض بین آنها یا ترجیح یکی بر دیگری وجود ندارد. از مطالعه سخنان شیخ انصاری درباره نظریه «حکومت»، این نتیجه به دست می‌آید: هر گاه مقتضای لفظی یکی از دو دلیل، نظارت بر دلیل دیگر باشد، یعنی بدون حکمی از عقل، لسان دلیل به گونه‌ای باشد که موضوع دلیل دیگر تبیین و تفسیر شود، شیخ، چنین نسبت بین دو دلیل را «حکومت» نامیده است. دلیل ناظر را «حاکم» و دلیل دیگر را نیز محکوم می‌نامد (انصاری، ۱۴۱۶هـ، ج ۲، ص ۵۳۵ و ۷۵۰-۷۵۱).

حل و فصل کند و به نزاع پایان بخشد. از این رو حاکم می‌تواند پس از امتناع شوهر از طلاق، خود مستقیماً به این امر مبادرت ورزد و همسر فرد خاطی را علی‌رغم میل او طلاق دهد (حلی، ۱۴۰۵هـ ص ۱۹۱).

در برخی روایات نیز به این معنا تصریح شده است: روایت ابوبصیر از امام باقر علیه السلام از آن جمله است. ابوبصیر گوید که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس که در نزد او زنی باشد و او، غذا و پوشاک آن زن را تأمین نکند، بر حاکم واجب است که بین ایشان جدایی افکند (عاملی، ۱۴۱۴هـ ج ۲۱، ص ۲۳۴).

قانونگذار نیز به تبع فقه امامیه، در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به زوجه اجازه داده است در مواردی که ادامه زندگی زناشویی، وی را در وضعیت عسرورج قرار دهد، با مراجعه به حاکم و اثبات حالت عسرورج، درخواست طلاق کند. عام بودن این ماده برای زن این امکان را می‌دهد که بدون توجه به مبنای ایجاد عسرورج، با اثبات علت موجد سختی و تنگی، خود را از علقه زوجیت رها سازد. ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی تصریح می‌کند: «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار به طلاق می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه».

### مبنای الزام زوج به طلاق در قرآن کریم

محور اصلی این پژوهش، بازشناسی هر چه بیشتر مبنای تشریح «الزام زوج به طلاق» از منظر قرآن کریم در راستای پاسداری از حقوق زنان است. در بررسی آیات طلاق نکاتی نیز به چشم می‌خورد که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت. آنچه در بدو امر دیده می‌شود، این است که کلیت الزام زوج به طلاق در قرآن کریم به رسمیت شناخته شده است. از این روی برخی از فقها در این موضوع به قرآن نیز استناد کرده‌اند.

#### ۱- تلاش قرآن بر تحدید اختیارات مرسوم زوج

از نحوه بیان آیات نکاح و طلاق مستفاد می‌شود که در زمان نزول قرآن و محیطی که



قرآن نازل شده و مردمی که در زمان نزول مستقیماً طرف خطاب بودند، یک سلسله مقررات و ضوابط بر روابط نکاح و چگونگی گسستن آن حاکم بوده است که به حکم قرآن همان ضوابط و مقررات با اصلاحاتی که در آن به عمل آمده و عمدتاً در جهت محافظت از حقوق زن بوده که کمتر بدان توجه می‌کردند، در راستای اجرای عدالت تثبیت گردیده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۱۷-۱۸۹؛ ج ۳، ص ۳۵۵).

درباره شأن نزول آیه ۲۲۹ سوره بقره آمده است: زنی خدمت رسول خدا ﷺ رسید و از این که همسرش بارها او را طلاق داده و دوباره در عده به او رجوع کرده و موجب اذیت و آزار وی شده بود، شکوه و شکایت نمود؛ زیرا در جاهلیت هیچ محدودیتی برای تعدد طلاق و رجوع مجدد وجود نداشت؛ پس از این جریان، آیه شریفه نازل شد و طلاق را محدود به سه مرتبه کرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۰۴؛ قرطبی، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۱۲۶).

رویه جاری در خصوص اقدام به گسستن علقه زوجیت و واقع ساختن طلاق، این بود که مرد می‌توانست زن را طلاق دهد و پس از طلاق، زن می‌بایست مدتی را به عنوان عده، انتظار بکشد و تا آن مدت پایان نیافته بود، حق ازدواج با دیگری را نداشت. در واقع، به طور کامل رها نبود و مرد می‌توانست در ایام عده رجوع کند و بدون رضایت و موافقت زن وضعیت قبل از طلاق را ادامه دهد. علاوه بر آن، رویه جاری بر این بود که مرد هنگام طلاق و در واقع بیرون راندن زن از خانه و خانواده، مهریه یا اموال دیگری را که به زن داده بود، باز پس گیرد و یا او را تحت فشار قرار دهد که آنچه را در اثر ازدواج از شوهر گرفته است، پس دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۵۵).

قرآن مجید با در نظر گرفتن رویه جاری، اغلب در پی مطرح شدن موضوع خاصی و تظلم زنان، در واقع حکمی اصلاحی بر رویه جاری و معمول و در جهت تحدید اختیارات مطلق مرد و حمایت از رعایت حق زن وارد کرده است. به عنوان مثال، خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمین فرموده است: وقتی می‌خواهید طلاق بدهید، باید مسأله عده و زمان وقوع طلاق را در نظر بگیرید و در ایام عده زن را از محل سکونتش بیرون نکنید؛ مدت عده را هم مشخص کرده است (طلاق، ۱).

در نتیجه می‌توان از آیات طلاق استفاده کرد که زوج نمی‌تواند از حق طلاق خود سوءاستفاده

کند و طبق رسوم جاهلیت با زوجه برخورد نماید. اگر توانایی مالی و معنوی لازم جهت امساک معروف را ندارد، باید از حق طلاق خویش بگذرد و زوجه را رها سازد. به عبارت دیگر، قرآن کریم با الزام زوج به طلاق در صدد اصلاح رویه جاری بوده است تا به حمایت از حقوق زوجه بپردازد.

## ۲- اختیار زوج بین امساک بمعروف یا طلاق

آیات ۲۲۹ و ۲۳۱ سوره بقره و آیه ۲ سوره طلاق، تکلیف را در صورت استنکاف زوج از امساک بمعروف یا طلاق مشخص کرده است: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِيسَآكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ (بقره، ۲۲۹)؛ «طلاق قابل رجوع دوبار است؛ پس باید با خوشی و سازگاری زن را نگاه دارد و یا به نیکی او را رها سازد».

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ (بقره، ۲۳۱)؛ «هر گاه زنان را طلاق دادید و به پایان زمان عده نزدیک شدند، از آنان به خوبی نگهداری کنید یا به خوبی رهاشان سازید، مبادا آنان را به گونه‌ای زیان آور نگهداری کنید، تا بر آنان ستم روا دارید؛ هر کس چنین کند، بر خود ستم کرده است».

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ؛ «پس چون به پایان زمان عده نزدیک شدند یا آنان را بخوبی نگه دارید یا بخوبی از آنان جدا شوید» (طلاق، ۲).

مستفاد از آیات فوق، یک قاعده کلی و حکم کبروی است مبنی بر آن که در زندگی زناشویی، بر شوهر واجب است که در برابر همسرش یکی از دو راه را اختیار کند: یا همسرش را به نیکی و شایستگی نگهداری کند و یا او را طلاق داده، رها سازد. از آنجا که رعایت یکی از دو امر (حسن معاشرت، و طلاق) به صورت واجب تخییری بر شوهر واجب است، پس هر گاه، وی یکی از دو فرد واجب تخییری (حسن معاشرت) را ترک کند، انجام فرد دیگر (تسریح باحسان یعنی طلاق) بر او حتمی و لازم خواهد بود (طی، ۱۴۰۵ ص ۱۹۱).

علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۳۱ سوره بقره می‌نویسد: مخیر هستید بین این که همسر را نگه دارید، و یا رها کنید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۵۵).

صاحب جواهر در بحث طلاق با استناد به آیه ۲۲۹ سوره بقره آورده است که زوج بین حسن معاشرت و طلاق مخیر است: ومعنی قوله تعالى «فَأِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» *إن الزوج مخیر بین إمساك المرأة بالرجوع وحسن المعاشرة علی الوجه المعروف شرعاً و عرفاً وتسريحها بالإحسان* (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۰، ص ۱۴).

بر این اساس، فقهای امامیه مهم‌ترین مبنای الزام به طلاق را قرآن کریم دانسته‌اند. آنان از این آیات، اصول کلی استفاده کرده‌اند؛ هر مردی موظف است در زندگی خود تمام حقوق و وظایف زناشویی را به خوبی و شایستگی ایفا کند و یا ازدواج را منحل کرده، زن را رها سازد. راه سومی که نه وظایف را به خوبی انجام دهد و نه زن را طلاق دهد، در اسلام وجود ندارد. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: *وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لَّتَعْتَدُوهُنَّ*؛ «آنان را نگه ندارید که از روی ستم به آنان ضرر وارد آورید» (بقره، ۲۳۱).

### ۳- تعمیم حکم الزام به طلاق

#### الف- دامنه وسیع الزام به طلاق

آیات مذکور، مخصوص مردانی نیست که می‌خواهند در عده رجوع کنند؛ بلکه تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسران‌شان روشن می‌کند. دلیل این تعمیم روایاتی است که از ائمه وارد شده است و در غیر مورد رجوع به آیات فوق استناد جسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۴هـ، ج ۱۵، ص ۵۴۳).

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره)، به منظور اثبات حق مطالبه طلاق، برای زنی که شوهرش به سبب اعسار از پرداخت نفقه عاجز شده است، به آیه «فَأِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» استدلال کرده است. از آنجا که استدلال مزبور عیناً در بحث ما صدق می‌کند، گزیده‌ای از آن را در ذیل می‌آوریم:

از خطابات‌ی که متضمن احکامی در ارتباط با رعایت حال دیگران است (مانند آیه *وَلَا يَعْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا*؛ یعنی هیچ یک از شما غیبت دیگری نکند) تنها یک حکم تکلیفی استفاده نمی‌شود؛ بلکه علاوه بر آن، حقی برای شخصی که خطاب برای رعایت حال او صادر شده است، نیز مستفاد می‌گردد؛ از این رو، هر گاه مکلف این گونه خطابات را

مخالفت کند، توبه به تنهایی نمی‌تواند کیفر را از او دور کند؛ بلکه علاوه بر توبه، رضایت طلبیدن از فردی که مراعات حال او نشده است، نیز لازم است.

وی در ادامه می‌گوید: هر چند خطاب «فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ» متوجه فردی است که متمکن از پرداخت نفقه است ولی به دلیل اطلاق ماده خطاب، تکلیف به یکی از دو امر «امساک بمعروف و تسریح باحسان»، به صورت واجب تخییری، به موسر اختصاص ندارد و شامل معسر نیز خواهد بود، و چون یکی از دو فرد واجب تخییری (فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ) متعذر شده است، فرد دیگر واجب تخییری (تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ) یعنی طلاق، در حق معسر متعین خواهد بود و از آنجا که این تکلیف وجوب تخییری (فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ) به منظور رعایت حال زوجه صادر شده است، پس در این میان حقی نیز برای زوجه ایجاد خواهد شد. یعنی زوجه در صورت تمکن شوهر از انفاق حق مطالبه نفقه خواهد داشت و در فرض اعسار وی (شوهر) حق درخواست طلاق خواهد داشت. از این رو، در صورت عجز یا امتناع شوهر از انفاق، زوجه می‌تواند به حاکم مراجعه کرده، تقاضای طلاق نماید و حاکم نیز با احراز شرایط، ابتدا شوهر را به طلاق اجبار می‌کند و در صورت استنکاف وی، به عنوان ولی ممتنع به طور قهری همسر وی را طلاق می‌دهد.

وی سپس به برخی از روایات وارده، در این زمینه استناد کرده، می‌گوید: از روایاتی مانند «هر کس زنی دارد و او را نمی‌پوشاند و نفقه و خوراک او را نمی‌دهد، بر پیشوای مسلمین است که آنها را به وسیله طلاق از یکدیگر جدا کند»، مستفاد می‌گردد که یکی از حقوق همسر بر شوهرش، حسن معاشرت و امساک بمعروف است و از این رو هر گاه شوهر این حق زوجه را رعایت نکند، بر حاکم (قاضی) لازم است که او را طلاق دهد (کان حقا علی الامام ان یفرق بینهما)، خواه بدین دلیل که حاکم ولی ممتنع است و یا این که به موجب حدیث فوق اساساً چنین حقی از ابتدا برای او (حاکم) منظور شده است (آشتیانی، ۱۴۰۴هـ ص ۱۶۷).

برخی از فقهای معاصر گفته‌اند: «آنجا که مرد نه به وظایف زوجیت عمل می‌کند و نه طلاق می‌دهد، حاکم شرع باید زوج را احضار کند، اول به او تکلیف طلاق کند؛ اگر طلاق نداد، خود حاکم طلاق دهد» (بحرالعلوم، ۱۴۰۵هـ ص ۲۱۰).

گذشته از آن، جایی که قرآن می‌فرماید: **وَأُخَذَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا**: «و حال آن‌که زنان از شما پیمان استوار و شدیدی گرفته‌اند» (نساء، ۲۱). به باور مفسران شیعه و سنی، منظور از پیمان استوار و شدید، همان پیمان خداست که با جمله **«فَأِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»** از مردان گرفته است (فخررازی، ۱۴۰۲هـ ج ۱۰، ص ۱۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷هـ ج ۱، ص ۴۹۲؛ قرطبی، ۱۴۰۵هـ ج ۵، ص ۱۰۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۵۰؛ مطهری، ۱۳۸۱، ص ۲۹۲). امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: مرد هنگام ازدواج باید بدان اعتراف کند که زن را به شایستگی نگه‌دارد یا به نیکی رها سازد (کلینی، ۱۴۱۳هـ ج ۵، ص ۵۰۲).

بر این اساس، لازم نیست تقصیر شوهر در عدم ایفای وظایفش ثابت گردد، حتی اگر بدون تقصیر هم از انجام وظایف زناشویی‌اش بازماند، باز زن می‌تواند به دادگاه مراجعه کرده، درخواست طلاق نماید (الله مرادی، ۱۳۹۴، ش ۶۲، ص ۲۳).

غیبت بیش از چهار سال نیز از موارد الزام به طلاق است که حکم دادگاه جنبه قضایی دارد. اما در موارد دیگر، هرگاه شوهر پس از قطعی شدن حکم، از دادن طلاق خودداری کند، حاکم شرع یا نماینده او خود اقدام به اجرای صیغه طلاق می‌نماید. ماهیت این حکم با رأی دادگاه در فرض درخواست شوهر فرق دارد، حکم دادگاه در این‌جا تأسیسی است. این اختیار حاکم شرع در طلاق زوجه با مبانی فقهی سازگار است و بسیاری از فقیهان معاصر به آن فتوا داده‌اند.

فقه‌های بزرگی چون میرزای قمی، شیخ انصاری، سیدمحمدکاظم یزدی به این اختیار حاکم تصریح کرده‌اند: «هرگاه برای حاکم علم حاصل شود که زوج سلوک به معروف نمی‌کند و وفای به حقوق زوجه نمی‌کند او را اجبار بر طلاق می‌کند و این اجبار منافی صحت طلاق نیست» (قمی، ۱۴۱۳هـ ص ۵۰۸)، چون الزام قانونی است. این دیدگاه مبنای روایی نیز دارد؛ امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «کسی که به زنش لباس نمی‌دهد تا خود را بپوشاند و غذا نمی‌دهد تا خود را سیر نماید، امام حق دارد میان آن دو جدایی افکند» (عاملی، ۱۴۱۴هـ ج ۱۵، ص ۲۳۳).

شیخ حسین حلی بر این باور است که الزام به طلاق اختصاص به مورد عدم انفاق و غیر آن، ندارد؛ زیرا ترک انفاق خصوصیتی ندارد بلکه آن‌چه مهم است انحراف زوج از انتخاب یکی از دو راه «امساک بمعروف» و «تسریح باحسان» است (بحرالعلوم، ۱۴۰۵هـ ص ۲۱۲).

فقیه روشن ضمیر سید محمد کاظم یزدی مسأله‌ای را در کتاب عروه بیان می‌کند که قابل توجه است. ایشان می‌فرماید: اگر زوجه به دلیل کثرت میل جنسی نتواند تا چهار ماه صبر کند، به گونه‌ای که اگر شوهر با وی همبستر نشود به گناه افتد، به احتیاط، واجب شوهر یا باید به نیاز زوجه‌اش در خلال چهار ماه اجابت کند یا وی را طلاق داده، رها سازد (یزدی، ۱۴۲۰هـ.ج، ص ۵۰۱).

بنابراین، گاهی زوج به خاطر کوتاهی و حتی عدم کوتاهی در انجام وظایفش، مشکلاتی برای زوجه به وجود می‌آورد که ضرر و زیان آن از عدم انفاق کمتر نیست، بلکه مصداق بارز عسرو حرج است. به این دلیل، این فقیه نواندیش چنین رأی صادر کرده است. لذا الزام به طلاق به درخواست زن از دید فقیهان شیعه اختصاص به ترک انفاق و مانند آن ندارد و دامنه وسیعی را شامل می‌شود.

نتیجه می‌گیریم که این آیات مخصوص مردانی نیست که می‌خواهند در عده رجوع کنند، بلکه تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسران‌شان روشن می‌کند (الله مرادی، ۱۳۹۴، ش ۶۲، ص ۱۶). دلیل این تعمیم، روایاتی است که از ائمه وارد شده است و در غیر مورد رجوع به آیات فوق استناد جسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۴هـ.ج، ص ۵۴۳).

افزون بر بحث اصلی، این نکته نیز قابل طرح است که با فرض خودداری زوج از ادای حقوق همسر، آیا همسر نیز متقابلاً مجاز به عکس‌العمل است و می‌تواند وظایف خود را در قبال شوهر نادیده بگیرد؟

برخی از صاحب‌نظران معاصر، به این پرسش پاسخ مثبت داده‌اند و «حق تخلف» را برای زن پذیرفته‌اند (صدر، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۷؛ تبریزی، بی‌تا، ص ۲۷)؛ این موضوع نیز قابل بررسی جداگانه اما از شعاع این پژوهش، بیرون است.

### ب- تصریح به علت حکم

در بخش دیگری از کلام خداوند آمده است: **وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا**: «زنان خود را به گونه‌ای زیان‌آور نگهداری نکنید که به ایشان ستم روا دارید» (بقره، ۲۳۱). این آیه نیز اشاره به یکی دیگر از رسوم جاهلی در امر زناشویی دارد؛ زیرا در جاهلیت، گاه بازگشت

به زناشویی را وسیله انتقامجویی قرار می‌دادند.

مرحوم طبرسی در تفسیر «لِنَعْتَدُوا» آورده است: *أى: لتظلموهن (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۰۸)*. مرحوم فاضل مقداد نیز در تفسیر عبارت فوق می‌نویسد: *قوله «لِنَعْتَدُوا» اى لتظلموهن بالتطويل عندكم أو بالإلجاء إلى الافتداء بالمهر؛ تا بر آنان ستم روا دارید با رجوع مکرر به قصد اذیت و ضرر یا با رها کردن با ندادن مهر (فاضل مقداد، ۱۴۲۹ هـ ج ۲، ص ۲۸۲)*. علامه طباطبایی ذیل آیه فوق می‌نویسد: در جمله «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا...» از رجوع به قصد اذیت و ضرر نهی کرده است؛ همچنان که از رهاکردن با ندادن مهر نهی فرموده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۵۵).

شایان ذکر است که کلمه «لِنَعْتَدُوا» در آیه مورد بحث - که در واقع به منزله تعلیل حکم مزبور است - نیز صرفاً به معنای تعدی و ستم اختیاری نیست تا مواردی که ورود ضرر بر زوجه ناشی از امور غیر اختیاری است (از قبیل عنن طاری، عجز از انفاق و ...). از شمول آیه خارج شود؛ زیرا اطلاق کلمه «لِنَعْتَدُوا» بر ستم و تعدی غیر اختیاری به مثابه اطلاق آن بر ستم و تعدی اختیاری صحیح و شایسته است. از این رو، از نظر عرفی مستهجن نخواهد بود اگر گفته شود: نگاه داشتن زنی که شوهر وی عاجز از ادای حقوق اوست، ستم بر همسر است (حلی، ۱۴۰۵ هـ ص ۱۸۶-۱۸۷). به نظر نگارنده می‌توان تعلیل مذکور در آیه را تعمیم داد، چون در این جا شارع، تصریح به علت حکم کرده است، طبعاً فقیه، حکم را به موارد دیگری که علت در آنها وجود دارد نیز سرایت می‌دهد.

۱- بدین صورت که هر گاه حکمی از راه نص معتبر در اختیار مجتهد قرار گیرد و در آن نص، علت حکم نیز به صراحت یا به اشاره بیان شده باشد و مجتهد با تشکیل قیاس درصدد تسری حکم اصل به فرع دیگری برآید، به چنین قیاسی، «منصوص العله» می‌گویند. مثل این که شارع بگوید: «لا تشرب الخمر لانه مسکر» در اینجا اگر فقیه حرمت را به اشیای مست کننده دیگر سرایت دهد، قیاس منصوص العله شکل خواهد گرفت؛ زیرا خطاب «لا تشرب الخمر» در حقیقت «لا تشرب المسکر» است (جمال الدین، ۱۳۶۴، ص ۲۳۷، حلی، ۱۳۸۹، ص ۲۶۲).

۲- به عنوان مثال، حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید: ماء البئر واسع لایفسده شیء الا ان یتغیر ریحه او طعمه؛ فینزح حتی یدهب الریح و یطیب طعمه، لان له ماده؛ «آب چاه وسیع است و به مجرد ملاقات با نجاست نجس نمی‌شود؛ زیرا دارای ماده و منبع است» (حر عاملی، ۱۴۱۴ هـ ج ۱، ص ۱۴۱).

## یافته‌های پژوهش

۱- سیر آیات طلاق به سوی تحدید و اصلاح اختیارات مطلق مرد و حمایت از حق زن و جلوگیری از سوءاستفاده مرد از حق طلاق است. کلیت الزام زوج به طلاق نیز از فحوای آیات طلاق به دست می‌آید. از این روی برخی فقها در این موضوع به قرآن نیز استناد کرده‌اند.

۲- از آیات شریفه «فَإِذَا سَأَلَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»، «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ قَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» و «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، مبنای قرآن در تشریح الزام زوج به طلاق به دست می‌آید؛ بدین صورت که قرآن کریم رعایت یکی از دو امر (حسن معاشرت، و طلاق) را به صورت واجب تخییری بر زوج واجب کرده است؛ پس هر گاه زوج، حسن معاشرت را به عنوان یکی از دو مورد واجب تخییری ترک کند، انجام مورد دیگر (تسریح باحسان یعنی طلاق) بر او حتمی و لازم خواهد بود.

۳- بر اساس آیه «وَلَا تُفْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَّتَعْتَدُوا»، در صورتی که سلطنت زوج بر عدم طلاق، منشأ ورود ضرر بر زوجه باشد، نهی شده است و از سوی دیگر تعلیل مذکور در آیه را می‌توان به سایر موارد تعمیم داد؛ زیرا در این جا شارع، تصریح به علت حکم (ظلم) کرده است. طبعاً فقیه، حکم را به موارد دیگری که علت در آنها وجود دارد نیز تسری می‌دهد تا مواردی را که ورود ضرر بر زوجه ناشی از امور غیر اختیاری است، شامل گردد.

۴- قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز به تبع فقه امامیه، در صورتی که ادامه زندگی زناشویی، زوجه را در وضعیت عسر و حرج قرار دهد، به زوجه اجازه می‌دهد برای طلاق به دادگاه رجوع کند تا دادگاه شوهر را ملزم به طلاق کند و در صورت استنکاف، دادگاه رأساً اقدام به طلاق زوجه نماید.



## منابع و مأخذ

- ✓ قرآن کریم
- ✓ آشتیانی، میرزا محمد حسن، *کتاب القضاء*، ۱۴۰۴ هـ قم، دار الهجره
- ✓ انصاری، مرتضی، *کتاب المکاسب*، ۱۴۱۶، قم، اسماعیلیان
- ✓ الهمرادی، ام البنین و سیف الله احدی، «*اختیار قاضی برای طلاق در صورت نشوز زوج و مشروط نبودن آن به عسر و حرج زوجه*»، ۱۳۹۴، دو فصلنامه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، شماره ۶۲
- ✓ بحر العلوم، عزالدین، *بحوث فقهیه من محاضرات آیه الله حسین الحلی*، ۱۴۰۵ هـ بیروت، دارالزهراء
- ✓ تبریزی، شیخ جواد، *تعلیقہ بر منهاج الصالحین*، بی تا، قم، دارالصدیقه الشہیده
- ✓ جمال الدین، حسن، *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، ۱۳۶۴، علمیه اسلامیہ
- ✓ حر عاملی، *وسائل الشیعہ*، ۱۴۱۴ هـ قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث
- ✓ حلّی، جعفر بن الحسن، *شرائع الاسلام*، ۱۹۱۶ م، نجف، مطبعه الآداب
- ✓ حلّی، حسن بن یوسف، *نهایه الاصول*، ۱۳۸۹، آل البيت الاحیاء التراث
- ✓ حلّی، حسین، *بحوث فقهیه*، ۱۴۰۵ هـ بیروت، دارالزهراء
- ✓ راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ قرآن*، ۱۳۷۵، تهران، انتشارات مرتضوی
- ✓ زمخشری، *الکشاف*، ۱۴۰۷ هـ بیروت، دارالکتب العربیه
- ✓ صدر، سید محمد باقر، *تعلیقہ بر منهاج الصالحین*، بی تا، انتشارات بیروت
- ✓ طباطبائی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ۱۳۷۴، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- ✓ طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان*، ۱۳۷۲، تهران، ناصر خسرو
- ✓ طوسی، *المبسوط فی الفقه الامامیه*، ۱۳۸۷، تهران، المكتبه المرتضویه
- ✓ — *النهایه*، بی تا، قم، انتشارات قدس

- ✓ عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، *مسالك الافهام*، ۱۴۱۶ هـ مؤسسه المعارف الاسلامیه
- ✓ عظیم‌زاده اردبیلی، فائزه، «مبانی حسن معاشرت به معروف در نظام حقوقی خانواده از منظر قرآن کریم»، ۱۳۸۷، دو فصلنامه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، تهران، دانشگاه امام صادق ۷، شماره ۴۸
- ✓ فاضل مقداد، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، ۱۴۲۹ هـ قم، المکتبه المرتضویه
- ✓ فخررازی، *مفاتیح الغیب*، ۱۴۰۲ هـ بیروت، دار احیاء التراث العربی
- ✓ فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، ۱۴۱۰ هـ قم، نشر هجرت
- ✓ قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، ۱۳۷۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- ✓ قرطبی، *الجامع لاحکام القرآن*، ۱۴۰۵ هـ بیروت، داراحیاء التراث العربی
- ✓ کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۱۴۱۳ هـ بیروت، دارالاضواء
- ✓ مطهری، مرتضی، *نظام حقوقی زن در اسلام*، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات صدرا
- ✓ مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ۱۳۸۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- ✓ میرزای قمی، *جامع الشتات*، ۱۴۱۳ هـ تهران، مؤسسه کیهان
- ✓ نجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام*، ۱۳۶۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- ✓ همدانی، آقا رضا، *مصباح الفقیه*، بی تا، بی جا، مطبعه الحیدریه (چاپ سنگی)
- ✓ یزدی، سید محمد کاظم، *العروه الوثقی*، ۱۴۲۰ هـ قم، مؤسسه نشر اسلامی

## نظرة عامة على الأسس و المبادئ القرآنية في إلزام الزوج بالطلاق<sup>١</sup>

عليرضا جعفرزاده كوجكى<sup>٢</sup>

### الملخص

تبين لنا من سياق الآيات التي تعالج قضية الطلاق و كذلك الفقه الإسلامي و تصريح المادة ١١٣٣ القانونية أن حق الطلاق من حقوق الزوج، مع ذلك يُلزم الزوج باختيار إحدى الطريقتين في حياته الزوجية: إما أن يقوم بأداء حقوقه و واجباته الزوجية بكفاءة كاملة أو يفسخ عقد نكاحه و ينفصل عن زوجته بالبر و المعروف مع دفع حقوقها الشرعية المحددة. و الخيار الوحيد في إلزام الزوج بالطلاق و عندما لا يقوم بأداء واجباته كاملة. هذه المقالة تستهدف من خلال دراسة الزوايا المختلفة في إلزام الزوج بالطلاق، و الإجابة عن هذا السؤال الرئيس وهو: ما هي طرق الحل المتاحة للزوجة عند وجود الظروف الصعبة و غير المطابقة في حياتها الزوجية؟ و على أي أصل من الأسس القرآنية تستند هذه الطرق؟ يبحث كاتب هذا المقال أسس و مبادئ إلزام الزوج بالطلاق و ذلك من خلال التعاليم القرآنية و الفقهية. و توصلت الدراسات في هذا المجال إلى النتيجة التالية وهي: رغم أن الطلاق بيد الزوج لكن هذا الحكم الأولي يلزم بأداءه لحقوق الزوجة بصورته الكاملة، و إلا سوف يتم فتح طريق آخر أمام الزوجة وهو إلزام الزوج بالطلاق القسري.

### الكلمات المفتاحية

إلزام الزوج، الإحسان، العمل بالمعروف، حقوق الزوجة

١- تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٧/٢١؛ تاريخ القبول: ٢٠١٦/٢/١٤

٢- الأستاذ المساعد، قسم الشريعة بجامعة پیام نور